

## مقصود ولدت خواندن تاریخ\*

آنچه را ما هنر و فرهنگ می‌نامیم ناشی از یک میل طبیعی است و باارضاء آن ارزش پیدا می‌کند. نقاشی، موسیقی و ادبیات برای آنکه موزه‌ها، سالن‌های کنسرت و کتابخانه‌ها دایر باشند اهمیت ندارند، بلکه از آن جهت مهم هستند که انسان‌ها دوست دارند نقاشی بکنند، آواز بخوانند و حکایت تعریف کنند و همانقدر هم از دیدن کارهای دیگران که این تمایلات بومی و عمومی را انجام می‌دهند لذت می‌برند. میان شعب فرهنگ تاریخ مقام مخصوصی دارد زیرا منشاء آن در هر یک از ما پابند انگیزه نیست. یک نفر ممکن است میل به آواز خواندن نداشته باشد یا استعداد قصه‌گویی در او نباشد، ولی هرکس بدون استثنا مواقعی اتفاق می‌افتد که بگوید: «من آنجا بودم، آنرا دیدم، خوب بخاطر دارم». با گفتن این کلمات (حتی فکر کردن بآن) هر شخص یک مورخ است. تاریخ جز لاینفک آگاهی ماست. یونانی‌ها با نامیدن کلیو Clio الهه تاریخ بعنوان دفتر حافظه این حقیقت را خوب بیان کردند.

بدون اینکه داخل ریزه کاریهای اینکه ما چگونه بیاد می‌آوریم و محتوای حافظه چیست بشویم، واضح است که به محض اینکه راجع به تجارب خود فکر می‌کنیم چه دور و چه نزدیک و چه آنی ما با گذشته سروکار داریم. آنچه را حال می‌نامیم همینکه راجع بآن فکر کنیم از بین می‌رود. آینده تمام حدس و تصور است. بنابراین هرچه علاقه ما راجع به وقایع و حقایق زندگی انسان که خود ما هم شامل آن هستیم بزرگتر باشد، الزاماً علاقه ما به گذشته زیادتر می‌شود. اصطلاح «درگذشته زندگی می‌کند» چنانکه معمول است نباید جمله تحقیر آمیزی تلقی شود. قسمت بزرگتر زندگانی فکری ما که در فواصل فعالیت روزانه ما قرار دارد چیزی جز زندگی درگذشته نیست. اگر بخواهیم این قسمت از زندگی خود را انتقاد نمائیم باید با کلماتی غیر از کلمات کلیشه‌ای باشد. باید سؤال کنیم چگونه او در گذشته زندگی می‌کند؟ و چه گذشته‌ای را بیاد می‌آورد یا ترجیح می‌دهد یا تصور می‌کند؟

در اینموقع است که تاریخ بعنوان حکایت‌هایی تنظیم شده از کل گذشته انسانی وارد معرکه می‌شود تا لذاذ و روشنائی‌هایش را برای یک زندگی بامعنی بماند بدهد. شخصی که فقط گذشته خود را بخاطر دارد واقعاً فقیر است و مثل این است که با جیره‌بندی تغذیه کند. در واقع چنین زندگی غیر ممکن و فقط یک فرض است. هرکس قسمتهایی از گذشته دیگران را نیز بخاطر دارد. هرکس چه بخواهد و چه نخواهد متوجه می‌شود که چیزهایی راجع به کشورش، شهرش، کوچه‌اش، شغلش، اداره‌اش، کارخانه‌اش و چیزهایی که قبل از او بوده یاد گرفته است. فراگرفتن این اطلاعات اگر صحیح باشد جوهر

\* باب نهم است از «تاریخ بشر». این کتاب را مرحوم عبدالله انتظام از ترجمه کردن مقالات متنوع خارجی فراهم می‌ساخت ولی موفق به چاپ آنها نشد. این بخشی از آن که درباره تاریخ و مناسب با مجله است درین شماره درج می‌شود و از سرکار خانم هسرا آن مرحوم سپاسگزاریم که اجازه نشر آن را ما داده‌اند.

دانش تاریخ است. اطلاع بر اینکه چگونه رُم ارتقا یافت و بعد ساقط شد با اطلاعاتی که گفتیم از حیث وسعت تفاوت دارد، نه از حیث نوع و این رابطه بما نشان می‌دهد که خواندن تاریخ در قدم اول برای ما چه حاصلی دارد. همانطور که دانستن تاریخ همسایگان و دوستان بر حس واقعی بینی ما می‌افزاید، خواندن تاریخ هم چنین بطور واسطه بما تجربه می‌آموزد.

اگر ما به واردات عادی ناآگاه تاریخ شخصی و محلی خود اخباری را که روزانه مغز ما را پر می‌کند (که تاریخ معاصر است که با آن قطعه‌ها از گذشته پیوند خورده است) اضافه کنیم، متوجه می‌شویم که هر فردی که در جامعه بهم بسته جدید زندگی می‌کند، خود بخود بطور آگاه یک نفر مورخ می‌شود. علاقه او از خودش و اطرافش شروع می‌شود، ولی بزودی بدون نقشه به آن قسمتهای تاریخ که علاقه مخصوص به آن دارد در او پیدا شده گسترش می‌یابد. علاقه مخصوص لازم نیست منحصر بمسائل عقلانی باشد. فوت‌بال - شطرنج، اثنائه، ظروف، قایق‌سازی هم قهرمانان و انقلابات خود را داشته‌اند و هرکسی راجع به این قبیل فعالیتها و صنایع علاقه داشته باشد لاعلاج به تاریخ آن نیز پای بند می‌شود.

البته درست است وقتی ما بطور عادی راجع به کسی که به تاریخ علاقه مند است صحبت می‌کنیم مقصود ما تاریخ سیاسی، اجتماعی یا تاریخ فرهنگی تمدن‌های بزرگ است و مدتها بدون جهت تاریخ را باین معنی می‌گویند که سلسله وقایعی است از تمدن قدیم در مشرق مدیترانه تا تاریخ جدید مغرب. نمایشنامه حیرت آوری است اگرچه در قلمرو نسبتاً کوچکی تمرکز یافته است. ولی حالا که تمدن مغرب بواسطه عوامل محرک آن مابقی دنیا را چه برای تقلید و چه برای مقاومت به قیام واداشته است، واجب شده است که دورنما را گسترش دهیم و در پشت صحنه وسیع و آشفته جدید تاریخ چندین تمدن‌های بزرگ شرقی هم چنین سنتها و دگرگونیهای جامعه‌های افریقائی را نظاره نماییم.

تنها ذکر اینکه باید این همه مطلب یاد بگیریم ما را مواجه با دو سؤال می‌کند. آیا خواننده‌ای که مورخ حرفه‌ای نیست، راه خود را می‌تواند در میان عدهٔ بیشماری نامها، تاریخ و وقایع پیدا کند؟ اگرچه بتواند برای چه؟ جواب سؤال اول جوابی است که استاد ریاضی به شاگرد عصبانی خود داد:

«آنچه را که یک دیوانه می‌تواند انجام دهد دیوانهٔ دیگر هم می‌تواند» درین جمله خشن یک تعریف واقعی پنهان است، زیرا می‌گوید اگر علاقه و مقصدی درکار باشد هرکسی می‌تواند در آن قسمت از تاریخ که به آن احتیاج دارد، از کتابهای خلاصه شده و مقالات فشردهٔ یک دائرةالمعارف استفاده کند. ضرورت ندارد که هر جزئیاتی فراگرفته شود یا منابع مورد انتقاد و احتجاج قرار گیرد. عبارت دیگر تقلید حرفه‌ای‌ها را که بدلائل بسیار تحقیقات خود را به یک مقطع کوچکی در کل محدود کرده‌اند درآورد. یک خوانندهٔ تاریخ آن کسی است که با فکر خود قدمهایی را که دیگران برای سفر کشف برداشته‌اند دنبال کند و این کار در تاریخ از ریاضیات آسانتر است. زیرا تاریخ با عباراتی ساده ادا می‌شود و روابط معمولی انسانها را شرح می‌دهد.

پس اشکال عمده در سؤال دوم است: چرا این سفر را پیش بگیریم؟ جوابها متعدد و مختلف هستند، زیرا طبایع مختلف هستند، هم چنین «علاقه‌های مخصوص» به معنی‌ای که اشاره شد وجود دارد. ولی یک جواب هست که شامل مابقی می‌شود. این جوابی است که قبلاً راجع باینکه هر فردی بطور ناآگاه بدون نقشه قطعاتی از تاریخ را جذب می‌کند. بهترین علت خواندن تاریخ کنجکاوی است راجع به آنچه خود شخص در گذشته فاقد آن بوده است. کنجکاوی: چگونه اشیاء بصورتی که حالا هستند درآمده‌اند؟ چگونه بود وقتی که متفاوت بودند؟ آیا راست که روزی روزگاری مردم اینطور یا آنطور رفتار می‌کردند؟ تاریخ با خصوصیات سروکار دارد. بیشتر این خصوصیات به ثبت رسیده‌اند، شامل معماها، تضادها و مهملات هستند که تمام آنها حس کنجکاوی را تشجیع می‌کند. رودخانهٔ هادسن Hudson در ایالت نیویورک بنام دریانوردی که اغلب به اسم Henrik Hudson مشهور بود نام‌گذاری شده و اول کسی بود که در این رود کشتیرانی کرد، ولی چرا هنریک و نه هنری Henry. بسیار خوب هنری نام تعمیدی او بود، پس اسم دیگر را از کجا آورد؟ این سؤال مقدمه‌ای است برای جواب کامل یک نظر به

فراگیرنده راجع به کشفیات، استعمار از طرف کشورهای ملی در طلوع دوره جدید تاریخ با مقاصد و مطامع و امیال اشتباهات، دیوانگی‌ها، ستمگری‌ها و نتایج بی حساب یک جنبش بزرگی که دو قرن و نیم را شامل می‌شود و به اشکال مختلف تا فرود آمدن به کره ماه ادامه یافته است.

چشمگیرترین سیمای تاریخ مزوج شدن جهت معین آن با انحرافات غیر منتظره آن است. مثلاً اگر راجع به افلاطون و ارسطو و ریاضی دانان قدیمی بخوانیم، کشف خواهیم کرد که چگونه اندیشه‌ها و کشفیات آنها به روش و سیستم‌ها تغییر یافته و وسعت گرفته که ما امروزه با آن کار می‌کنیم. ولی هم چنین بشما گفته خواهد شد چگونه در ادوار مختلف همین جریانات فکری یا باورها نتایج بکلی تازه و دور از اصل و غریب و پوچ بار آورده‌اند و نیز ستاره‌شناسی قدیم (آسترو لوزی) ما را به علم نجوم هدایت کرد و علم (بطوریکه ما تصور می‌کنیم) جانشین خرافات شد. ولی ستاره‌شناسی ستونهای روزنامه‌های قرن بیستم و فکر میلیونها خواننده آنرا پُر می‌کند. توضیح این قضیه چیست؟ ما ازدهای دلفی Delphi را که سقراط بان اعتقاد داشت یا چنین جلوه می‌داد نداریم. مدرسه رسمی فالگیری هم نداریم که روده‌های مرغان را برای راهنمایی عملیات سیاسی واریسی کند. ولی رمالان هیچوقت بیکار نیستند، مؤسسه گالوپ را هم داریم. واقعاً عجایب تاریخ فرهنگی بی‌نهایت است.

درهم آمیختن این باورها و نهادها به این طریقه تطبیق مساوی کردن آنها با یکدیگر در طول قرون نیست، بلکه نشان دادن هویت در اختلاف است و این اصل امور انسانی است و تاریخ بشریت آنرا دردسترس هر خواننده‌ای که مایل باشد می‌گذارد. در ایام و امکانه مختلف مردم یکی هستید، ولی مختلفند. اختلافات بسته به ملیتی است که یک ملت در یک زمان به معرفی عوامل زندگی و احساسات یا بشکل تظاهر آن داده است. این را بهتر در هنرهای تجسمی می‌توان مشاهده کرد. فکر کنیم بر نمایش بدن انسان در مصر، یونان، اروپای قرون وسطی، ساحل غربی افریقا، امریکای قبل از کلمب و نگارستانهای پایتخت‌های عالم در نیمه دوم قرن بیستم. بدن انسان یکی است یا مختلف است؟ سؤال بی‌معناست. چون ممکن است هر دو هیچکدام باشد و در نقاشی یا سنگ مرمر بدن انسان وجود ندارد یک منظره و احساس از آن هست. همینطور هم آنچه ما در تاریخ می‌بینیم آن قدر انسان نیست که باین در و آن در بان تغییر شکل داده شده باشد، تا انسانهایی که وجود داشته و فقط بطوریکه انتزاعی می‌بینیم. یعنی در جامعه و فرهنگشان در زیر آسمان و خدایانشان که پیش از مدت کمی بجای نمی‌مانند و هیچوقت در آینده تجدید نمی‌شوند، ولی اینکه میل تقلید قوی و ماهرانه باشد مثل دوره رنسانس ایتالیا که سعی شد فرهنگ قدیمی ایران و روم احیاء شود. با وجود این انعطاف ناپذیری، تنوع‌ها و ناراحتی‌ها ما قیاس‌های تاریخی بعمل می‌آوریم و قضایا را با هم تطبیق می‌کنیم. این کار را می‌کنیم چون خیال می‌کنیم در تاریخ یگانگی و ادامه وجود دارد. وقتی کشف می‌کنیم که کاهن‌های سلت Celt و آزتک Aztec‌ها برای خدایان خود قربانی انسانی می‌کردند، ممکن است این تمایل انسانی را تصدیق کنیم، اگرچه از آن عمل تفرز داریم. معهدا در آینده یک خواننده تاریخ ممکن است به خیال بیفتد که آن ملل قدیمی را با انقلابیون معاصر که چهار صد هزار کرولاک (با دسته‌های بدبخت دیگر) را برای خیر قبیله یا رفاه ابدی آنها قربانی کرده‌اند مقایسه نماید. ولی به تفاوت عجیبی نیز متوجه می‌شویم: می‌دانیم که یک ایمان متعصبانه بر هر نوع قربانی انسانی سلطه دارد، چه قدیم و چه تازه. اگرچه ما عمل را محکوم می‌کنیم، ولی خیال می‌کنیم وقایع تازه را بهتر درک می‌کنیم: سابقه را می‌دانیم و حرف طرفداران آن را شنیده‌ایم. یکی از روش‌های تاریخ این است که نه تنها بطور انتزاعی می‌دانیم، بلکه با دانستن شکل محلی اشیاء و حس این که چگونه واقعیت در هر زمان و مکان فرق دارد. چگونه ایمان‌ها نسبت به محتوایشان و منشاءشان و بنابراین در تأثیرشان فرق دارند. حالا ما ممکن است سلت‌ها و آزتک‌ها را یک کاسه کنیم، ولی آنها از حیث فکر و اخلاق بسیار از هم دورند. خلاصه هیچ چیز بطور واقعی قابل تطبیق نیست. در تاریخ هر چیز مستقل و مخصوص بخود است.

یک خواننده عاقل تاریخ تعادل خود را میان دو قطب شابهت و اختلاف حفظ می‌کند. او سعی

می‌کند غیر آشنا را در آشنا و بالعکس ببیند. از قضاوت متعصبانه شخصی دوری می‌جوید و کنج‌کاوی خود را با سازش با آنچه که دور و غریبه است ارضا می‌کند. این کار بسیار مشکل است مخصوصاً وقتی که آنچه که در برابر ماست یک قربانی خونین، یک قتل عام، خیانت یا طمع باشد که هم به حساسیت و هم به اصول اخلاقی ما تجاوز می‌کند. ولی همدردی کردن اغماض یا تصدیق نیست، بلکه توجه باین نکته است که متوجه باشیم که در درون ما هم همیشه این امکان هست که چنین اعمالی از ما سر بزنند. مسلماً روشنفکر قرن بیست حق ندارد به ازمنه و امکان‌های که در آن خیانت، قتل عام امری عادی بوده است بصورت تحقیر نگاه کند. این یک مشاهده بیدار کننده‌ای است که در بایم در گذشته و حال اعمال غیر انسانی از طرف دون منشان و متمدنین، جاهل‌ها، تربیت شده‌ها، بی‌پرنسیپ‌ها، مؤمن‌ها، خودپسندها و فداکاران بیک جور سر می‌زده و می‌زند.

یکی از محاسن برجسته تاریخ افزایش خود شناسی است که در نتیجه احساس نزدیکی با مردم چه منفرداً و چه جمعاً بطوریکه تاریخ راجع بآنها بما می‌گوید حاصل می‌شود. این خودشناسی به نوبه خود خواننده تاریخ را کمتر حاضر می‌سازد که بعنوان «اشتباهات مهیب» از وقایع زمان و مکان خود عیب‌جویی نماید. اجازه بدهید تکرار کنیم که لازم نیست انسان بای تفاوتی کیفیت وقایع را اغماض کند یا قبول نماید، ولی از یکی از اشتباهاتی که باعث دوام عدم انسانیت مردم نسبت به یکدیگر شده است (متعصب در خود حق بجایی) برحذر می‌گردد.

اما جانب سازندگی، آنچه تاریخ می‌گوید رشته درازی از مجاهدات برای فائق آمدن بر مضیقه‌های طبیعت و مشکلات زندگی در جامعه است. این مجاهدات را تمدن می‌نامیم. اول کوچک شروع می‌شود. در مغرب ابتدا بصورت شهر-کشور است. با هم و یا بربرهائی که در «خارج» هستند شروع به نزاع می‌نمایند. تجارت و جنگ، جنگ و تجارت دایره قدرت، حکومت و قانون را گسترش می‌دهد. مردان بزرگ ادراکات بیشتری از شهروندی، اخلاق و دین ارائه می‌دهند. دیگران وسائل عملی برای مدیریت و کارخانه و باز هم جنگ اختراع می‌نمایند. و باز هم بعضی دیگر وضع کار طبیعت را کشف می‌کنند و ریاضیات، هنر و سیستم‌های فلسفه را خلق می‌نمایند. تمرکز چنین فعالیت‌هایی در نواحی معینی تشکیل تمدن‌های عالی را می‌دهند. مصر، یونان، دوره هلنی، سارازن‌ها، قرون وسطی، رنسانس و هم چنین ژاپون، چین، خمرها، هند، مایاها، اینکاها و غیره.

در طول این راه سخت و پرخطر عده بیشماری اشخاص بوجود آمده و نقش خود را بازی می‌کنند. سرنوشت آنها حکایاتی مابین حکایات است. ظاهراً شرح زندگی آنها آجرهایی است که تاریخ از آن ساخته شده است. ولی بواسطه تناقض که در زندگی اجتماعی انسان است، زندگانی جامعه‌ها یک حاصل جمع ساده زندگانی افراد نیست. بنابراین خواننده تاریخ باید از صفحات چاپ شده خصوصیات اعمال، خلق، اشتباهات، بلایا و موفقیت‌هایی را که کار هیچکس نیست و کار همه هم هست تصور نماید. این تصور کردن یکی دیگر از مزایائی است که خواندن تاریخ بما عرضه می‌دارد، زیرا این فریب را که ولز H.G.Wells «نظریه پرستار» تاریخ نامیده است از بین می‌برد. آنها (مردمان بد) بلاهایی بر (مردمان خوب) می‌آورند. اشتباه در این است که فرض کنیم هر دسته بزرگی مانند یک فکر واحد عمل می‌کند که مقصد آنها روشن و نتایج آن پیش‌بینی شده است. چنین نمایشی از شخصیت یک فرد بر تمام توده‌ها نوعی فکر دهاتی است که در اغلب مباحثات سیاسی و مخصوصاً در تعصبات اجتماعی بچشم می‌خورد.

«اگر رئیس جمهوری فقط عمل می‌کرد... اگر مردم سر عقل می‌آمدند...» یک تاریخ خوان از این تفکر محدود با تقویت یک حس جدید - یعنی حس تاریخی - معالجه می‌شود که چگونه انسان در توده رفتارش نه آزاد است نه بلااراده رانده می‌شود و روشنترین روش برای خود او مرموز است. این ویژگی است که در عین اینکه تفاوت میان تاریخ و شرح زندگی (که در آن اعمال ممکن است فردی و با مسئولیت تلقی شود) را نشان می‌دهد، بسیاری از افکار را در میان معنی تاریخ رهبری کرده است. معنائی که قابل کشف است، ولی بواسطه کثرت و مشوش بودن وقایع تاریک و مبهم شده است.

قطعه مشهوری در کتاب اپولوژی Apologia کاوپال نیومن Newman با نثری قابل تحسین احساساتی را که موجب برپا ساختن فلسفه‌های تاریخ شده است شرح می‌دهد. مسلم است که برای نیومن تفسیر سنتی مسیحی است که کثرت را به وحدت تبدیل و آشفته‌گی را از میان برمی‌دارد.

### قطعه نیومن

برای در نظر گرفتن جهان در عرض و طولش، تاریخهای مختلف نژادهای مختلف انسان، ثروشان، طاقتشان، از هم جدا شدنشان، اختلافاتشان، روش‌ها و عاداتشان، حکومت‌ها، اشکال عبادت، عملیاتشان و کردار بی‌مقصدشان، پیشرفت‌ها و موفقیت‌های ناگهانشان، نتایج بی‌حاصل وقایع دیرپا، یادگارهای رنگ و رو رفته و ناقص، نقشه‌های سرپرستی شده، تحول کور و آنچه معلوم می‌شود نیروی عظیم حقیقت است. ترقی اشیاء که گویی از عوامل بی‌منطقی به طرف علت نهائی سیر می‌کنند. بردگی و حقارت بشر، آرزوهای دور و دراز او، عمر کوتاه او، پرده‌ای که بر روی آینده آویخته است، سرخوردگی از زندگی، شکست نیکی و جنبه شر. دردهای جسمانی، نگرانی‌های روحانی، رواج و شدت گناه، شیوع بت پرستی، فساد، ملال مایوس کننده بی‌دینی، وضع کل نژاد بشر در کلمات وحشت انگیز ولی دقیق حواری: «امیدی نداشته باشیم و بی خدا درین جهان» شرح داده می‌شود. تمام این‌ها مکاشفه گنج کننده و وحشت‌زاست که در مغز انسان حس یک رمز عمیق را که مطلقاً مافوق راه حل انسانی است وارد می‌آورد.

\* \* \*

فلاسفه‌های مشهور دیگر از ویکو Vico گرفته تا هگل Hegel و مارکس Marx و اشینگلر Spengler جهتی در تاریخ یا یک اصل عمل که اغلب به یک هدف یا ایستگاه نهائی (مثلاً در مارکس) منجر می‌شود کشف می‌نمایند که بعد از آن تاریخ بطوری که ما می‌دانیم قطع می‌شود و یک نوع عدن ثانی برقرار می‌گردد.

برای نویسنده یا خواننده عمل تاریخی این فلسفه‌ها مخصوصاً از نظر القائی جالب توجه است و ارزش آن‌ها مبتنی بر بینش‌های پراکنده و قیاس است. بعنوان سیستم اصل روح تاریخ را که جوایای مسائل جسمانی و حضوری است در مقابل سیستم و تجرید نفی می‌کنند. درست است که مورخانی بوده‌اند که راه وسط را انتخاب کرده‌اند و سعی نموده‌اند نظم‌های تجربی در تاریخ بدست آورند. باز هم گاهی با نتایج القائی - ولی برای اینکه وقایع را دسته‌بندی کنند و آنها را مانند هویت‌های فیزیکی بحساب آورند خیلی زود واقعیتها را پامال کرده‌اند. وقتیکه دنیای فیزیکی خود هنوز کاملاً دسته‌بندی نشده است اگر خیال کنیم که در تاریخ بدون وسائل و آزادی‌هایی که علم بکار می‌برد سیستمی یافته‌ایم، آنوقت نه مانند عالم ونه مثل مورخ فکر کرده‌ایم. در حقیقت سعی برای از بین بردن مشکلات تاریخ، معدوم کردن تنها ارزش و علاقه به آن است.

از آزادی‌هایی که علم بکار می‌برد مقصود آن است که آزمایشگر هر چه را جز چند جزء که برای تجربه لازم دارد حذف می‌نماید، تا اینکه با دقت طبیعت و میزان اثر معینی را مشخص سازد. وقتی این کار انجام شد معمولاً بصورت معینی بیان می‌شود. فهمیدن مقداری از این در تحت چنین و چنان شرائطی فلان قدر از آن تولید می‌کند - محتاج به ذکر نیست که تاریخ چنین رویه‌ای را رد می‌نماید. عوامل آن قابل اندازه‌گیری دقیق نیست و اگرچه هر موقعیت تاریخی در مقابل ناظر هوشیاری شرائط و عوامل روشنی را ارائه می‌دهد، ولی به جدا کردن یک قسمت برای آنچه اتفاق می‌افتد، و رای دست رسی است.

این به عبارت دیگر آن است که تاریخ حکایتی بوده و باید هم حکایتی بماند. و بعنوان قصه اگر درست حکایت شود کامل است و باید بطور کامل هم بصورت ترکیبی نه تجزیه‌ای درک شود. با این نظر تاریخ شبیه به هنر می‌شود. ممکن است بگوئیم یک کار هنری را «تجزیه می‌کنیم» ولی این یک عنوان

ماوراءالطبیعه‌ای دارد. ما از یک کار هنری بصورت کلی لذت می‌بریم و آنرا درک می‌کنیم. در تاریخ - قصه هنری - بصورت یک قصه واقعی ارائه می‌شود و منتهای کوشش بجای می‌آید که ما خیال کنیم آن حقیقت دارد. بجز در معنای وسیع آن، در ثبت کلیات تاریخی این عنوان ارائه نمی‌شود. مورخین سعی دارند وقایع درهم برهم را قابل فهم کنند که بشود آنرا بخاطر سپرد. کلیو Clio تنها الهه تاریخ نبود، بلکه الهه فصاحت نیز بود که معنای آن برای یونانیها نثر خوب قابل فهم بود که برای مستمعین خارج از کتاب بیان شود. این شرط هنوز هم باقی است. تاریخ نوشته باید قابل خواندن باشد و الا کلیو مغلوب شده است. باید گفته شود از بسیاری از نویسندگان مختلف قصه‌های متضاد و تعبیرات مخالفی نقل می‌شود. این درست است، زیرا فقط یک فکر خدائی می‌تواند بگوید «قضیه واقعاً چطور اتفاق افتاده است»، ولی این محدودیت تاریخ در عین حال حسن آن است، زیرا این تاریخ ممکن است نوشته شود و در روایات مختلف در دست‌رس به اشکال مختلف مکرر خوانده شود. یک بیان نهائی نبوده و نخواهد بود. منظره الی الابد تغییر می‌کند و در بجهت علاقه بتاریخ دائماً تجدید می‌شود. بطوری که ویلیام جیمز William James گفته است «آنچه به نتیجه رسیده است، باید درباره آن نتیجه‌گیری کنیم».



### عکس فریدالدوله گلگون همدانی

مربوط به مقاله‌ای که در شمارهٔ پیش چاپ شد

آقای اذکابی یادآور شده است که عکس دیگر او همراه نوبری و تقی‌زاده در جلد پنجم مقالات تقی‌زاده چاپ شده و آنکه پشت سر نوبری است فریدالدوله است.